

زندان زبان*

محمد حسن حسن زاده نیری

تاریخ دریافت مقاله ۷۹/۳/۱

چکیده:

زبان مهم‌ترین ابزار بیان دریافت‌های انسان است و برای رسیدن به جهان اندیشه انسان - جز در موارد بسیار استثنایی - غیر از زبان راهی وجود ندارد. اما با این حال، گاهی دریافت‌های انسان آن‌چنان گسترده و پیچیده می‌شوند که زبان از حمل آنها درمی‌ماند و نمی‌تواند آنها را به بیان در آورد. در این صورت، زبان که راهی برای رهایی اندیشه‌های انسان از زندان ذهن اوست، خود به زندان دیگری بدل می‌شود که اندیشه‌های آدمی در آن به بند می‌افتد و انسان ناگزیر می‌شود برای رهایی از زندان زبان به گریزگاه‌های گوناگونی روی آورد.

* در این مقاله هر جا از زبان در مقابل ادبیات سخن به میان می‌آید، منظور زبان روزمره است.

یکی از این گریزگاه‌ها ادبیات است. شاعر یا نویسنده در گریز از دریافت‌های خود کمک می‌گیرد که زبان در بیان آنها نمی‌تواند او را یاری کند؛ به عبارت دیگر، ادبیات با استفاده از روش‌های گوناگونی که در علوم ادبی بررسی می‌شوند، با دخل و تصرف در زبان دیوارهای سببر این زندان را فرو می‌ریزد و زبان را شایسته بیان فعالیت‌های عالی ذهن می‌سازد. ادبیات تصرف خود را از کوچک‌ترین عضو خانواده زبان یعنی واکها (صامت‌ها و مصوت‌ها) آغاز می‌کند و دامنه این تصرف را تا کل یک اثر گسترش می‌بخشد.

انسان، افکار، احساسات و به طور کلی فعالیت‌های ذهنی و دریافت‌های بسیار متعدد و متنوعی دارد. این که این دریافت‌ها چگونه و از چه منبعی و با چه سازوکاری کسب می‌شوند، موضوع بحث ما نیست. فقط در این زمینه به این نکته اشاره می‌شود که گستردگی و پیچیدگی این دریافت‌ها با تجربه و دانش انسان ارتباط تنگاتنگی دارد. هرچه بر تجربه و دانش انسان افزوده می‌شود، این دریافت‌ها گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌گردند و گاهی این گستردگی و پیچیدگی تا جایی ادامه می‌یابد که انسان نمی‌تواند همه آنها را به زبان بیاورد و یا با دیگران در میان بگذارد. همواره بخشی از این دریافت‌ها در قلمرو ذهن شخص دریافت‌کننده می‌ماند و راه برون شو نمی‌یابند.

چرا این گونه است؟ و چه موانعی باعث می‌شوند انسانها نتوانند تمام دریافت‌های خود را آن چنان که هست بیان کنند و آنها را به مخاطب یا مخاطبان خود منتقل سازند؟ آیا این موانع را می‌توان شناسایی کرد؟ آیا این موانع محدود و معدودند؟ آیا با گذشت زمان و با تغییر موقعیت‌ها و شرایط، تغییر می‌یابند؟ و مهم‌تر از همه آیا می‌توان پس از شناسایی این موانع، آنها را از سر راه بیان تمامی افکار و احساسات انسان کنار زد تا دریافت‌های انسان مثل جویباری جاری از ذهن او سرازیر شود؟ نکته مسلّم در پاسخ به این پرسش‌ها این است که فقط یک مانع در کار نیست، بلکه عوامل و موانع بسیاری در کارند که به زمینه‌های مختلف و متعددی مربوطند و بررسی هر کدام از آنها نیازمند گفتاری مستقل و جداگانه است. در اینجا تنها به بررسی یکی از آن موانع که شاید مهم‌ترین آنها هم

باشد یعنی زبان، اشاره می‌شود.

زبان در برابر فعالیت‌های ذهن انسان نقشی دوگانه و متضاد و بلکه متناقض دارد، هم عامل بیان دریافت‌های انسان است و هم عامل باز دارنده.

الف) زبان مهم‌ترین ابزار بیان دریافت‌های انسان

تردیدی نیست که زبان مهم‌ترین ابزار بیان افکار و احساسات و دریافت‌های انسان است و در تبادل دریافت‌های آدمیان و ایجاد ارتباط آنها نقش بسیار مهم و به سزایی دارد و مثل آینه‌ای مظهر و مجلای فعالیت‌های ذهنی انسان قرار می‌گیرد و آنها را از زندان ذهن رهایی می‌بخشد. تا آنجا که به اعتقاد بعضی از دانشمندان، تفکر که یکی از فعالیت‌های آلب ذهن است، چیزی جز سخن گفتن آهسته نیست و پیداست که سخن گفتن مگر با زبان - چه به صورت ملفوظ و چه به صورت مکتوب - ممکن نیست و اصلاً تفکر و زبان غیر قابل تجزیه و مانند دو روی یک سکه‌اند و با هیچ تیغ تیزی نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد. برای رسیدن به تفکر انسان راهی جز راه سخن نیست و بین این دو پدیده شگفت‌انگیز انسانی ارتباط تنگاتنگ و محکمی وجود دارد به گونه‌ای که ایجاد اختلال در یکی از آنها موجب اختلال دیگری می‌شود و وجود نظم و هماهنگی و تناسب در یکی از آنها از نظم و هماهنگی و تناسب دیگری حکایت می‌کند.

ب) زبان عامل باز دارنده بیان دریافت‌های انسان

زبان با همه ارتباطی که با فعالیت‌های ذهنی انسان دارد - که به بخش اندکی از آن اشاره شد - همیشه دوشادوش فعالیت‌های ذهنی انسان به پیش نمی‌رود و در جاهایی از همراهی با آن باز می‌ماند. درست است که هرگونه قبض و بسطی که در تفکر پدید می‌آید در زبان نیز جلوه‌گر می‌شود، اما از جاهایی به بعد زبان امکان بسط افزون‌تر را از دست می‌دهد. به عبارت دیگر تفکر یا هر یک از فعالیت‌های دیگر ذهن انسان آن چنان فربه می‌شود که بر دوش زبان سنگینی می‌کند و زبان از حمل آن در می‌ماند. به ویژه زمانی که دریافت‌های انسان از مراحل ابتدایی و مسائل عادی و روزمره در

می‌گذرد و به مراحل عالی و مسائل مجرد می‌رسد. این جاست که نقش دیگر زبان یعنی نقش باز دارندگی آن بیش‌تر آشکار می‌گردد. در این جا زبان مانند زندانی است که دریافت‌های آدمی در آن محبوس می‌شوند، و مانند ظرفی است که گنجایش مظلوف خود را ندارد.

شاعران و نویسندگان بزرگ ما به خصوص شاعران عارف مسلک در آثار مختلف خود از این نقش زبان پرده برگرفته‌اند و از تنگناهای زبان سخن به میان آورده‌اند. زمانی آن را پرده درگاه جان نامیده‌اند^۱ و برای بیان حسن بی حد یار، دهانی به پهنای فلک و بلکه صد فلک را تنگ یافته‌اند^۲ و زمانی سخنانی مثل سخن عشق را فراتر از زبان دانسته و به کوتاه کردن گفت و شنفت فرمان داده‌اند^۳ و زبان را از تقریر مطلب دل ناتوان یافته‌اند.^۴

اما انسان هرگز در برابر این مانع بزرگ فعالیت‌های ذهنی خود تسلیم نمی‌شود و به زندانی شدن تفکراتش تن نمی‌دهد، بلکه همواره در تلاش است تا روزنه‌ای بیابد و افکار و اندیشه‌های خود را از زندان زبان رهایی بخشد.

یکی از دلایل روی آوردن انسان به هنر، تلاش برای گریز از این موانع و تنگناهاست. برای نمونه وقتی زبان توان بیان احساسات سرشار آدمی را از دست می‌دهد، انسان احساسات خود را با موسیقی

- | | |
|--|--|
| این زبان پرده است بر درگاه جان
(مثنوی مولوی) | ۱- آدمی مخفی است در زیر زبان |
| تا بگویم وصف آن رشک ملک
تنگ آید در فغان این حنین
(مثنوی مولوی) | ۲- یک دهان خواهم به پهنای فلک
ور دهان یابم چنین و صد چنین |
| ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت
(دیوان حافظ) | ۳- سخن عشق نه آن است که آید به زبان |
| مطلب دل را زبان تقریر نتوانست کرد
(دیوان صائب تبریزی) | ۴- حلقه در از درون راز باشد بی خبر |

بیان می‌کند که گفته‌اند آن جا که سخن در می‌ماند موسیقی آغاز می‌شود. بنابراین هر شاخه‌ای از هنر، جامعه‌ای است برای آن دسته از اندیشه‌های آدمی که جامعهٔ زبان را بر خود تنگ و بی‌اندام می‌یابند، و در نتیجه آن را فرو می‌نهند و جامعهٔ دیگری برمی‌گیرند.

ادبیات، راه‌گریز از زندان زبان

بی‌گمان یکی از گریزگاه‌های زندان زبان، ادبیات است. شاعر یا نویسنده در گریز از محدودیت‌ها و نارسایی‌های زبان به دامن ادبیات پناه می‌برد و از آن برای بیان آن بخش از دریافت‌های خود کمک می‌گیرد که زبان در راه بیان آنها نمی‌تواند او را یاری کند. البته در این زمینه بین ادبیات و دیگر هنرها تفاوت عمده‌ای وجود دارد؛ و آن این است که در هنرهای دیگر جامعهٔ اندیشه یکسره عوض می‌شود و اندیشه در جامعه‌ای نوین عرضه می‌گردد. اما در ادبیات جامعهٔ اندیشه عوض نمی‌شود، بلکه در جامعهٔ تنگ و بی‌اندام زبان تغییرات و تحولاتی صورت می‌گیرد تا مناسب و به‌اندام گردد. به عبارت ساده‌تر، ادیبان و شاعران با بریدن و دوختن و دریدن و رفو کردن لباس زبان آن را با قامت اندیشهٔ خویش متناسب می‌سازند و تنگناهای آن را برطرف می‌کنند و بر وسعت و توانایی آن می‌افزایند و با دخل و تصرف در زبان، زبان را شایستهٔ بیان فعالیت‌های عالی ذهن می‌گردانند و دیوارهای سبتر زندان زبان را فرو می‌ریزند. شاعران یا ادیبان با استفاده از روشهای گوناگونی به این کار دست می‌زنند. بحث و فحص درباره این روشها موضوع علوم ادبی است.

در واقع، ادبیات از کوچک‌ترین عضو خانوادهٔ زبان یعنی واک‌ها (صامت‌ها و مصوت‌ها) تصرف خود را آغاز می‌کند و دامنهٔ این تصرف را تا کل یک اثر که مجموعهٔ جمله‌ها و عبارتهاست، گسترش می‌بخشد. در این مقاله به کوتاهی دخل و تصرف ادبیات، به ترتیب در صامت‌ها و مصوت‌ها، کلمات، جمله‌ها و سپس در کل یک اثر بررسی می‌شود.

۱) دخل و تصرف ادبیات در حوزهٔ صامت‌ها و مصوت‌ها

صامت‌ها و مصوت‌ها در زبان معنای خاصی ندارند و تنها با نشستن در کنار هم، واژه‌ها و بالاخره

جمله‌ها را پدید می‌آورند که معنای مورد نظر گوینده را می‌رسانند اما در ادبیات صامت‌ها و مصوت‌ها علاوه بر ایفای نقش یادشده، نقش دیگری نیز دارند و با آرایش خاصی که می‌گیرند و یا با تکرار، معنایی علاوه بر معنای کلمه‌ها و جمله‌هایی که از این صامت‌ها و مصوت‌ها تشکیل شده‌اند، القا می‌کنند.

الف- آرایش خاص صامت‌ها و مصوت‌ها

اگر بپذیریم که داشتن وزن یکی از اوصاف آثار ادبی است و در تبدیل یک اثر زبانی به یک اثر ادبی موثر است،^۱ باید بگوییم که وزن چیزی نیست مگر آرایش ویژه صامت‌ها و مصوت‌ها. برای این که وزن در شعر فارسی زمانی پدید می‌آید که تعداد محدود و معینی از صامت‌ها و مصوت‌ها به ترتیب خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند. مثلاً در بیت:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد

وزن ناشی از آن است که صامت‌ها و مصوت‌های دو مصراع به گونه‌ای در کنار هم مرتب شده‌اند که هجاهای کوتاه و بلند تشکیل شده از آنها اولاً در هر دو مصراع مساوی‌اند و ثانیاً به ترتیب خاصی در کنار هم قرار گرفته‌اند، هجای کوتاه در برابر هجای کوتاه و هجای بلند در برابر هجای بلند.

--U --U --U --U (۱۱ هجا)

--U --U --U --U (۱۱ هجا)

۱. برای مثال، موارد زیر را با هم مقایسه کنید:

الف) خدا کشتی را آن جا که می‌خواهد می‌برد؛ اگر چه ناخدا جامه‌اش را بر تن خود پاره کند.

ب) خدا کشتی آن جا که خواهد برد اگر ناخدا جامه برتن درد

ج) برد کشتی آن جا که خواهد خدا اگر جامه برتن درد ناخدا

هر سه مورد بالا هم از نظر معنا و مفاد و هم کمابیش از نظر الفاظ یکسانند. اما روشن است که تاثیر مورد الف از موارد ب و ج کمتر است و این نیست مگر به سبب این که موارد ب و ج دارای وزن‌اند و مورد الف عاری از وزن است.

در هر مصراع یازده هجا وجود دارد و دقیقاً هجاهای کوتاه یک مصراع در برابر هجاهای کوتاه مصراع دیگر و هجاهای بلند یک مصراع در برابر هجاهای بلند مصراع دیگر قرار دارد. همین ترتیب و آرایش خاص، مبنای وزن بیت را تشکیل داده است.

چنان که ملاحظه می‌شود، هیچ عنصر مخیلی جز وزن در این بیت وجود ندارد؛ تنها تمایز آن با جمله‌ای که در قلمرو زبان می‌گنجد، داشتن وزن است که آن هم از نظم و ترتیب خاص صامت‌ها و مصوت‌ها پدید آمده است.

ب- تکرار صامت‌ها و مصوت‌ها

زلف او دام است و خالsh دانه آن دام و من بر امید دانه‌ای افتاده‌ام در دام دوست صامت "د" در این بیت از حافظ، جزئی است از کلمات "دام"، "دانه"، "امید"، "دانه‌ای"، "افتاده‌ام"، "در" و "دوست" و این همان نقش زبانی صامت هاست. اما این صامت علاوه بر این نقش، در القای یک فضا و یک معنای فراتر از معنای واژه‌ها و جمله‌ها مؤثر است.^۱

یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد
به وداعی دل غم دیده ما شاد نکرد

مصوت بلند "ا" در این بیت از حافظ علاوه بر ایفای نقش کلمه سازی خود که نقش زبانی آن محسوب می‌شود، در ایجاد فخامت و سنگینی معنای بیت نیز مؤثر است.

خیال روی تو در هر طریق همره ماست
نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

در این بیت از حافظ، تاثیر موسیقایی مصوت کوتاه «-» کاملاً مشهود است.

۲) دخل و تصرف ادبیات در حوزه کلمات

کلمه در زبان مخصوصاً آنگاه که در جمله‌ای به کار گرفته می‌شود، غالباً دارای یک معنا و به ندرت

۱. این که هر کدام از صامت‌ها و مصوت‌ها چه معنایی را القا می‌کنند و آیا می‌توان برای هر کدام از آنها معنایی روشن و ثابت ارائه کرد یا نه؟ بحث مفصل و دامنه داری است که نگارنده نتیجه تحقیقات خود را در این زمینه در مقاله‌ای جداگانه به خدمت استادان و دانشجویان محترم این فن عرضه خواهد کرد.

دارای بیش از یک معنا است. اما به هر حال، معنای یک کلمه در زبان بسیار محدود و معین است و جز در موارد خاص تغییری در آن معنای ایجاد نمی‌شود و اهل زبان - البته باز جز در موارد خاص - حق تغییر آن معنای و بلکه توان تغییر آن معنای را ندارند. اما، یک ادیب یا یک شاعر مجاز است که معنای دلخواه خود را البته با توجه به معیارهای ویژه ادبیات بر اریکه کلمات دیگر که در زبان جایگاه معنای دیگری غیر از آن معناست، بنشاند؛ و آن را یا یکسره از معنای زبانی خود تهی گرداند و یا این که معنای جدید خود را در کنار معنا یا معنای زبانی آن کلمه بگنجاند و این دقیقاً همان شکستن زندان کلمات و یا بسط دادن حوصله کلمات است که از معجزات ادبیات به شمار می‌رود. موارد زیر از آن جمله است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیده ما را انیس و مونس شد

کلمه "ستاره" در فارسی امروز به معنای اختر و کوکب است و هر کس آن را در زبان به کار می‌برد غالباً همین معنا را از آن مراد می‌کند؛ و اهل زبان نمی‌توانند آن را در معنای دیگر به کار ببرند. اما، ادیبان می‌توانند این کلمه و هر کلمه دیگر را از معنای مألوف خود تهی کنند و معنای مورد نظر خود را البته با توجه به معیارهای علوم بلاغی بر آن بار کنند. چنانکه در این بیت ستاره نه به معنای زبانی آن، بلکه به معنای استعاری یعنی یار زیارو به کار رفته است.

یا به دیده ستاره می‌شمرم
یا ز دیده ستاره می‌بامم

ستاره در مصراع اول این بیت به معنای زبانی آن یعنی کوکب و اختر به کار رفته است؛ اما در مصراع دوم شاعر آن را به معنای اشک به کار برده است. آغشته به خون بود و بر تنش ستاره‌ها سوسو می‌زدند.

ستاره در این عبارت به معنای زخم به کار رفته است. همان طور که ملاحظه می‌شود؛ هر ادیبی ستاره را در معنای جدید و مورد نظر خود که در زبان سابقه نداشته است و ندارد به کار برده است. و این معنای به یک یا چند معنا منحصر نیست و ادیبان پیوسته این اختیار را دارند که بر تعداد این معنای بیفزایند و این اختیار فقط و فقط در حوزه ادبیات وجود دارد؛ و بی‌گمان یکی از عوامل تازگی و نو بودن همیشگی ادبیات همین اختیار پایان‌ناپذیر است.

به لابه گفتمش ای ماه رخ چه باشد اگر
 به یک شکر ز تو دل خسته‌ای بیاساید
 کلمه «شکر» در زبان فارسی به معنای ماده سفید رنگی است که از آن قند و نبات و انواع شیرینی ساخته می‌شود.^۱ اما این کلمه در ادبیات علاوه بر معنای زبانی، معانی دیگری نیز یافته است. مثلاً شکر در این بیت در معنای جدید و غیر زبانی خود یعنی «بوسه» به کار رفته است و این معنایی است که شاعران به این واژه بخشیده‌اند، به همین سبب تنها در حوزه ادبیات کاربرد دارد و با استفاده از روشهای علوم بلاغی - نظیر استعاره - قابل تبیین و توضیح است.

گاهی دریافت یا معنای جدید این قبیل واژه‌ها، کار آسانی نیست و به قرینه‌های پنهان و آشکار بستگی دارد و گاهی با توجه به قرینه‌های متعدد، معانی مختلفی می‌توان از آنها ارائه کرد. به همین سبب در برخی موارد خود شاعران، خواننده را به معنای تازه رهنمون می‌شوند؛ از جمله در این مورد خاص که حافظ در بیت بعدی مراد خود را از شکر بدینسان آشکار ساخته است:

به خنده گفت که حافظ خدای رامپسند که بوسه تو رخ ماه رابیا لاید
 خنده خوش زان نزدی شگرش تا نبرد آب صدف گوه‌رش
 در این بیت از نظامی که درباره پیامبر سروده شده، شکر در معنایی دیگر یعنی «لب» به کار رفته است. سمع‌ها پر سماع داوودی است کز سرزخمه شکر افشانده است.
 خاقانی در این بیت شکر را به معنای نغمه‌های زیبا و نواهای دل‌انگیز استعمال کرده است.
 بگشا پسته خندان و شکرریزی کن خلق را از دهن خویش مینداز به شک
 حافظ، در این بیت شکر را به معنای «سخن شیرین» به کار برده است.

مسلماً معنای شکر در ادبیات، به چند معنای مذکور، محصور نیست و آنچه آورده شد از باب نمونه است و هرگز نمی‌توان گمان برد که در آینده معنای جدیدی بر آن بار نخواهد شد.

وجود واژه‌هایی که در زبان بیش از یک معنا دارند ناقص سخنان فوق نیست، زیرا واژه‌های چند معنایی زمانی که در جمله به کار می‌روند، به یکی از معنای خود دلالت می‌کنند و معانی دیگر آنها مورد

نظر نیست. برای مثال، درست است که واژه «رود» معانی گوناگونی دارد: ۱- نهر ۲- فرزند ۳- ساز^۱ اما وقتی در جمله‌ای به کار گرفته می‌شود، حتماً دارای یک معناست. در حالی که، چنین اجباری در ادبیات نیست و گاهی با همه معانی خود در شعر حضور پیدا می‌کند:

کیست حافظ تا نوشد باده بی آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش

«رود» در این بیت از حافظ با هر سه معنای خود حاضر شده است و به هیچ روی نمی‌توان یکی از آن معانی را بر معانی دیگر ترجیح داد و لزومی هم ندارد که یک معنی را مرجح بدانیم و بهتر آن است که هر سه معنی را با هم لحاظ کنیم و به «توازی معانی ایهام» معتقد باشیم.

شفا می‌دهد آشکارا به دل
اشارات پنهانی چشم تو

در این بیت از شاعر معاصر حسن حسینی، شفا در معنای بهبود و سلامت به کار رفته است؛ اما به سبب وجود کلمه «اشارات» معنای دیگر آن که نام یکی از کتابهای ابوعلی سیناست، نیز در شعر حضور دارد. خود کلمه «اشارات» نیز چنین سرنوشتی دارد. یعنی در این بیت به معنای حرکات و اشاره‌های چشم به کار رفته است، ولی به سبب وجود کلمه «شفا» معنای دیگر آن که نام یکی از دیگر از کتابهای بوعلی سیناست، در شعر حاضر است.

همان طور که پیشتر نیز اشاره شد این روشها و شیوه‌ها در مجموعه دانشیابی به نام علوم بلاغی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دخل و تصرف ادبیات در حوزه جملات و کل اثر به سبب گستردگی در بخش دوم این مقاله بررسی خواهد شد.

منابع و مأخذ:

- ۱ - بیان، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس و انتشارات مجید، چاپ اول، تهران ۱۳۷۰.
- ۲ - دیوان خاقانی شروانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
- ۳ - دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، کتابفروشی زوار، تهران.
- ۴ - دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۵ - زبان و تفکر، محمد رضا باطنی، فرهنگ معاصر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۹.
- ۶ - سبعة حکیم نظامی گنجوی، به تصحیح و تحشیه حسن وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.